

آیا در ۲۸ مرداد نهضت ملی شکست خورد ؟



جمعه ۲۳ مهر ۱۳۸۹ - ۱۵ اکتبر ۲۰۱۰
فرهنگ قاسمی

در این نوشتار کوشش ما بر این است که به مفاهیم شکست، پیروزی، سرکوب و کودتا از دو منظر، یکی نظامی و دیگری ایده ئولوژیک بپردازیم. در آرایش نیروهای حربی و در گیری قدرت نظامی برای دست یافتن به هدفی که قبلا مشخص و برنامه ریزی شده است، یک ارتش در برابر ارتش دیگری قرار می‌گیرد جنگی درگیر میشود یکی شکست می‌خورد و یکی پیروز میگردد.

در یک نمونه تاریخی چنین میخوانیم، خشایار شاه به یونان حمله میکند و نیرو های نظامی اتن را شکست میدهد. در نمونه ای دیگر حمله نظامی اسکندر به ایران را می بینیم که قوای نظامی ایران را در هم میکوبد و آن را شکست میدهد.

همین حالت میتواند در داخل یک سرزمین که دارای چهارچوب های مرزی مشخص است ، بین سیاستی درمخالف با سیاست حاکم بوجود می آید. در این فرض، بسی اتفاق میافتد که قدرت حاکم، به عبارت دیگر حاکمیت، از قوای نظامی که در واقع برای دفاع از مرزها و رعایت قانون و برقراری نظم ایجاد شده است، جهت اعمال قدرت و سرکوب نیروهای مخالف خود استفاده میکند. این نیز از مواردی است که میتوان گفت یک نیروی سیاسی در برابر یک نیروی سیاسی دیگر قرارنگرفته بلکه یک نیروی سیاسی در برابر یک قوه نظامی - سیاسی قرار می‌گیرد، پس مفهوم شکست و پیروزی بی اعتبار شده و مقوله سرکوب مردم توسط حاکمیت واقعیت پیدا می کند.^(۱)

مورد دیگر نیز وجود دارد که به کار گرفتن شکست میتواند قابل پذیرش باشد : در یک انتخابات سیاسی دو رهبر سیاسی به نمایندگی از دو اندیشه گوناگون با یکدیگر مقابله اندیشه و مقابله مدیریتی برای اداره جامعه میکنند که به زور متکی نیست بلکه بر منطق استوار است : دو منطق، دو فلسفه، دوایدئولوژی یکدیگر را به چالش می طلبند یکی در مقابل دیگری پیروز میشود و دیگری شکست می‌خورد، استفاده از صفات شکست و پیروزی در این مورد با واقعیت انطباق دارد .

کودتا ها علیه دولت ها برای سرنگون ساختن آنها و به قدرت رسانیدن قدرتی دیگر نیز از پدیده هایی هستند که مفاهیم شکست و پیروزی در آنها از اعتبار بر خوردار نیستند؛ وقتی پینوشه به کمک آمریکا، دولت سوسیال دمکرات و مترقی آلینده در شیلی را با کودتا نظامی از

کار برکنار میکند، آئینده و طرفداران او میکشد، این امر جنبه شکست دولت قانونی شیلی و نظریات فلسفی و اجتماعی آئینده را ندارد. همین موضوع به شکل دیگری، برای ما ایرانیان در حکومت ملی مصدق در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پیش می آید؛ قوای نظامی، به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و انگلیس حکومت مردمی، مشروع و قانونی مصدق را ساقط میکنند و او و طرفداران او را به زندان می اندازد، قدرت سیاسی نامشروع و غیرقانونی سرلشکر زاهدی را جایگزین آن میکند. آیا در چنین حالتی میتوان گفت نهضت ملی ایران شکست خورده؟ بی تردید پاسخ به این پرسش منفی است، نه مصدق و نه آئینده هیچ کدام شکست نخورده اند، چرا که جنگ یا رقابت سیاسی میان دو قوه نظامی یا دو دکترین نیست بلکه در این حالت یک قدرت نظامی در مقابل یک قدرت غیر نظامی قرار میگیرد. قدرت غیر نظامی به دکترین سیاسی و قدرت مدیریت متکی است حربه او اندیشه و نیروی مردم است خود را برای مقابله نظامی آماده نکرده است و شاید اصولاً روش عمل و روند به دست آوردن قدرت توسط او به روز متکی نیست. چه بسا میتوانسته برای حفظ خود از قدرت نظامی استفاده کند ولی به دلایلی از این کار دوری می جوید. شواهد تاریخی نشان میدهند که مصدق از کودتا اطلاع داشته است هم می توانسته از قوای نظامی برای مقابله استفاده کند و هم شاید می توانسته مردم را برای مقابله با کودتا به خیابان بخواند اما به هیچ کدام از این دو کار مبادرت نمی کند. آیا مصدق از عواقب آن در شرائط آنروز جهان که دو ابر قدرت، که یکی شمال ایران را میخواست و دیگری جنوب آنرا وحشت داشت^(۲). در تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران، راه آزادی و استقلال و دمکراسی که راه نهضت ملی است در صحنه سیاسی پیروز بوده، اما از آنجا که به اصل استفاده از زور برای ماندن در قدرت اعتقاد نداشته، هرگز وارد صحنه نظامی نشده است. امروز بیش از پیش این واقعیت اشکار گردیده است که قدرت متکی به زور راهی به سوی دمکراسی نبرده بر عکس جامعه را به استبداد نیل میدهد. بی شک سیاستمداری چون مصدق از شناخت این واقعیت بی اطلاع نبوده است. در سیاست پیروزی و شکست هر دو حضور دارند. تفاوت در دمکراسی بین این دو امری طبیعی و شاید ملزوم است. اما کسی که از پیروزی غره شود و از آن لذت ببرد در خود قدرت نابودی دگراندیشی را پرورش میدهد و کسی که شکست را نپذیرد نخواهد توانست راه پیروزی آئینده را هستی دهد. تغییر در یک جامعه به دو طریق محتمل است. یکی به مرور زمان و با اتکا به تحولات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی در بطن و اقشار جامعه، که در این صورت باید قوه قانونگذاری آنها را تبدیل به قانون کند. دوم با تغییرات قانونی توسط حاکمیت بی آنکه اقشار جامعه از آمادگی لازم و کافی قبلی برخوردار شده باشند. کیفیت و ثمره هر کدام از این دو متفاوت هستند. اما بیان این یادآوری در اینجا اهمیت دارد: «در هر چیزی که تغییر کند، چیزی بدون تغییر میماند. در هر آن چیزی که امروزه زیر عنوان نو ما را شیفته یا

ناراحت می‌کند، عنصری کهن وجود دارد که به زندگی خود ادامه می‌دهد و تکرار می‌شود. در هر چیزی که به نظر می‌رسد با گذشته کاملاً فرق دارد، چیزی پابرجا مانده و ثابت موجود است. بسیاری از چیزهایی که اکنون به نظر تازه می‌آیند، قبلاً هم وجود داشته‌اند، اغلب بسی بیشتر از آنی که ما تصور می‌کنیم. و همچنین چیزها، چه خوب و چه بد، بسی بیشتر از آنی که ما فکر می‌کنیم، دوام می‌آورند.»^(۷) گمان می‌رود که مصدق از این اصل که هُندریش در قرن بیست و یکم فرمول بندی می‌کند، که خود این گفته نیز از همین اصلی که او ذکر می‌کند، مبرا نیست، پیروی کرده باشد.

انقلاب مشروطه در سالهای نخستین خود بسیار کوشید تا با دیکتاتوری مقابله کند، اما دیدیم که گریزاز حاکمیت های خود کامه ای که طی قرون متمادی در اعماق جامعه ما ریشه دوانیده است، این را نداد. انتخابات ها در غالب دوره های قانون گذاری رژیم پهلوی و طبیعتاً در تمامی انتخابات رژیم جمهوری اسلامی از خصیصه استصوابی برخوردار بودند، با این تفاوت که آخوند ها آنرا نهادینه کردند.

در نخستین دوره انتخابات نمایندگان مجلس، بعد از انقلاب ۵۷ نمایندگان انتخاب شده توسط مردم به مجلس راه پیدا نکردند. راه و رسم آزادی، دمکراسی و استقلال که مترادف با مطالبات انقلاب مشروطه و راه و اخلاق نهضت ملی ایران بود با حربه لیبرالیسم سرکوب شد. ملاحظه میشود استفاده از کلمات شکست و پیروزی و سرکوب هر کدام نیازمند شرایط و موقعیت هایی است که به راحتی نمیتوان آنها را ترسیم نمود. پس با نگاهی درست و مبتنی بر رابطه واقعیت ها و مفاهیم می توان در یافت کرد که اطلاق صفت شکست به نهضت ملی درست نیست. قضاوت های تاریخ و اقرارهای امپریالیسم و قدرت های استعمار گر که خواست آنها چپاول ثروت ملت ایران بوده نیز جز این را نشان نمیدهد. وقتی در برنامه سیاسی مصدق به دقت غور می‌کنیم، در میابیم که چشم انداز مصدق از اداره مملکت در انطباق و در رابطه ملموس با معضلات جامعه بوده است و هر گاه آن را با مطالبات امروز مقایسه می‌کنیم یک فرض به اثبات می‌رسد، که این روشن بینی، هرگاه به نتیجه می انجامید به بسیاری از مشکلات امروز نیز پرداخته بود. اما راه مصدق اگر بر استقلال و آزادی و دمکراسی بنا شده، حاکمیت ملت، عدالت اجتماعی، احترام به حقوق اقلیت ها، رعایت حقوق فردی و اجتماعی و احترام به منشور جهانی حقوق بشر در ذات و ماهیت رفتار و کردارش نقشی تعیین کننده داشته است. برای پی بردن به واقعی بودن این اصول در حکومت ملی مصدق کافی است به پروژه های اصلاحی قوانین و برنامه های دولت او توجه شود. " دولت ملی در تمام زمینه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، از جمله در روابط ارضی، به ویژه استیفای حقوق دهقانان و ایجاد حد" اقل روابط دموکراتیک در دهات (تشکیل انجمن ده و دادن حق تصمیم گیری به اعضای آن)؛ دادگستری؛ دارایی؛ شهرداری - قانون جدید برای تشکیل انجمن شهر با حق رأی برای شرکت زنان؛ برقرای بیمه های اجتماعی کارگران؛

شوراهای کارگاه، اصلاحات را شروع کرد»^(۴) جامعه ایرانی در دوران زمامداری مصدق نسبت به احداث تبعیض روا نشد، همگان در برابر قانون از حقوق یکسانی برخوردار بودند. هرگز دین در اداره مملکت دخالت نکرد اینها همه عواملی هستند که هر گاه دست به دست هم میدادند منافع امپریالیسم شمال و جنوب را به مخاطره می انداخت سرنگونی او بوسیله یک کودتا و روی کار آوردن یک حکومت دست نشانده تنها راه حل بشمار می آمد .

رنگین کمان، بنیاد آزادی اندیشه و بیان

<http://www.rangin-kaman.org>

۱۴/۱۰/۲۰۱۰/

ghassemi@cogefi.com

آدرس ایمیل جهت جلوگیری از ربایتهای هرزنامه محافظت شده اند، جهت مشاهده آنها شما نیاز به فعال ساختن جاوا اسکریپت دارید

۱ - در شرایط جنگ عامل فرماندهی مهم است، فرماندهی سیاسی برای انباشت قدرت و ارتقاء امکانات سلطه گرانه خود هدف خود را تعیین میکند و غالباً سعی دارد ابتداء از طریق مذاکرات سیاسی و اقتصادی بدون توسل مستقیم به زور این سلطه را استحکام بخشد. در قرون گذشته غالباً فرمانده سیاسی که همان فرمانده نظامی نیز محسوب میشد جز از طریق کشور گشایی و سرنگون سازی قدرت های سیاسی - نظامی رقبای خود نمیتوانست به حیاتش ادامه دهد . در دوران استعمار کلاسیک، پرتغالی ها، انگلیسها و اسپانیایی ها از این روش استفاده میکردند. در این دوران قوای سیاسی بطور متمرکز عمل کرده و از امکانات نظامی و مالی مستحکمی در سر زمین خود برخوردار بوده و قوای نظامی خود را بطور متشکل به نقاط دیگر برای آوردن ذخایر و امکانات زیست بهتر و بیشتر بسیج میکردند. در این شرایط اگر در سر زمین مورد هجوم قرار گرفته قوای نظامی وجود داشته باشد و آن قوا دست به مقاومت بزند و جنگ درگیر شود در نتیجه یکی پیروز و دیگری شکست بخورد، میتوان ادعا کرد شکست دادن و شکست خوردن مفهوم پیدا میکند. اما در حالتی که یک قوه نظامی بطور سازمان یافته در برابر قوه نظامی دیگری قرار نمی گیرد بلکه فقط یکی از طرفین با تجهیزات نظامی خود به مردم معمولی که گاهی از خود دفاع و گاهی تسلیم شدن را به مقاومت ترجیح میدهند دیگر مفهوم شکست و پیروزی بی معنا میشود در چنین حالتی باید گفته شود که یک قوه نظامی مردمی را سر کوب کرده است.

سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا،

۲- اسناد تازه ای را در ارتباط با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ منتشر کرد که نشان میدهد دولت آمریکا قصد داشت در صورتی که کودتا علیه دولت دکتر محمد مصدق شکست بخورد، در ایران یک جنگ چریکی دامنه دار به راه بیندازد. این سند «بکلی سری» که در سال ۱۹۵۳ در وزارت خارجه و شورای امنیت ملی آمریکا تنظیم شده، حکایت از آن دارد که آمریکا تا چه اندازه نگران آن بود که کودتا برای سرنگونی دکتر مصدق با

ناکامی مواجه شود. این سند همچنین اثبات می‌کند که طرحی در جریان بود تا با افزایش حضور نظامی آمریکا در منطقه و ایجاد یک نیروی چریکی ضد کمونیست در جنوب ایران، حرکتی برای بی‌ثبات کردن دولت مصدق آغاز شود.

والتر اسمیت معاون وزیر خارجه وقت به کاخ سفید اطلاع داد که سازمان سیا برای مقابله با این احتمال، آماده شده است تا در صورت شکست کودتا یک جنگ چریکی دراز مدت و دامنه دار در ایران به راه بیندازد. اسمیت در این یادداشت نوشته است: «تا امروز سیا موفق شده ده نفر را با دستگاه‌های گیرنده و فرستنده رادیویی در نقاط مختلف ایران بگمارد تا در صورت لزوم با این سازمان تماس برقرار کنند. عده دیگری هم برای پیوستن به آنها تعلیم می‌بینند. در همان حال، در پایگاه ویلوس فیلد در لیبی که در آن زمان در اختیار آمریکا بود اسلحه و مهمات برای این منظور انبار شده بود. به گفته اسمیت این مقدار اسلحه و مهمات برای مسلح کردن ده هزار نفر کفایت می‌کرد. او می‌گوید که این تجهیزات می‌توانست در عرض سه تا چهار هفته به ایران برسد. اسلحه و مهمات قرار بود در تهران و تبریز همراه با محموله‌های مخفی طلا و پول نقد به دست افراد خاصی برسد. سیا طرحی هم برای اداره چریک‌هایش توسط هشت گروه سه نفره تهیه کرده بود. در عین حال، قرار بود دهها هواپیمای آمریکایی هم در جنوب ترکیه مستقر شوند و یک نیروی کوچک از نفرات و شناورهای آمریکایی هم قرار بود در نزدیکی بصره در جنوب عراق استقرار بیابند تا از پراکنده شدن کمونیست‌های فراری در منطقه جلوگیری کنند.

ارتش آمریکا مصمم بود تا از یک پایگاه نظامی در طهران واقع در عربستان سعودی هم سود بجوید.

اما با پیروزی کودتای ژنرال زاهدی، سرنگونی دولت دکتر مصدق و بازگشت شاه به ایران دیگر نیازی به دست زدن به این عملیات پیدا نشد.

۳ - تواضع در برابر زمان - آخرین درس یک استاد
Großansicht des Bildes mit der Bildunterschrift کارل اتو هُندَریش، استاد درگذشته‌ی دانشگاه فرانکفورت هندریش در سخنرانی خود بیشتر به این نکته‌ی آخر پرداخته و دعوت به تواضع در برابر زمان کرده است. نه آینده را می‌توان به طور کامل پیش‌بینی کرد و نه بر گذشته‌ی تاریک می‌توان به طور کامل پرتو افکند. او در ابتدای سخنش می‌گوید: «این یک درس جامعه‌شناسی است. نگاه جامعه‌شناسانه در همه جا رابطه‌های میان انسان‌ها را می‌بیند. تا همین امروز نگاه بر آنچه در رابطه می‌گذرد، بر من بسی دشوار می‌نماید. مدام این نگاه متوجه فرد انسان می‌شود، به پدیده‌ی فرد معطوف می‌شود. این عادت ماست. نگاه جامعه‌شناس، برعکس، نگاهی غیرعادی است، غریب است، غریب‌کننده است. بر این قرار من هم، که مدتهاست جامعه‌شناسم، بایستی مدام بکوشم - انگار که دارم عینکم را عوض می‌کنم - تا

نگاهم جامعه شناسانه باشد، یعنی رابطه بین باشد.» نویسنده: رضا نیکجو تحریر: کیواندخت قهاری

-۴

http://www.rangin-kaman.org/v1/index.php?option=com_content&view=article&id=۱۱۹۸:۲۰۱۰-۰۸-۲۳-۱۷-۲۰-۵۰&catid=۳۴:politique
کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ عواقب آن و دولت مصدق، سایت رنگین کمان و بنیاد آزادی اندیشه و بیان هدایت متین دفتری
چهارشنبه، 21 مهر 1389

انتخابات آزاد تنها راه رسیدن به دمکراسی نیست

احمد آزاد

دوشنبه ۱۹ مهر ۱۳۸۹ - ۱۱ اکتبر ۲۰۱۰

اگر چه مدتی است که بحث پیرامون «انتخابات آزاد» فروکش کرده است، ولی اخیراً دو مطلب در این مورد در سایتها منتشر شده است. مقاله اول از شیدان وثیق است با عنوان «دیسکور «انتخابات آزاد» در جمهوری اسلامی ایران» و دومی از نادر عصاره در نقد این نوشته با عنوان «سایه گذشته» بر مبارزه برای دموکراسی و انتخابات آزاد».

ظاهراً موضوع مورد بحث پیرامون مسئله انتخابات آزاد و جایگاه آن در سیاستهای اپوزیسیون چپ، دور میزند. مستقل از گفتگوی دو نویسنده، انتقاداتشان به یکدیگر و احیاناً ادامه گفتگویشان، در مقاله رفیق عزیزم نادر عصاره نکاتی طرح شده که جای تامل دارد. بویژه در دو مورد: یکی نگاه وی به «دمکراسی»، برداشت وی از «کسب قدرت» و بویژه رابطه این دو و دیگری رابطه «انتخابات آزاد» با «دمکراسی».

تقدم با دمکراسی یا کسب قدرت؟

نادر عصاره در مطلب خود تلاش بسیاری دارد تا «دمکراسی» و «کسب قدرت» را در مقابل هم قرار دهد و بگوید یا این یا آن. وی می‌نویسد: «یا استراتژی برای دموکراسی و یا استراتژی برای کسب قدرت. استراتژی کسب قدرت توسط نیروهای چپ و انقلابی، در قرن گذشته غالب بوده و به آن جا رسیده که همه می‌دانند: به جای

دموکراسی، رژیم های توتالیتر در بسیار از نقاط ظهور کرده اند. در این استراتژی، کسب قدرت بر دموکراسی اولویت داده می شود و به گمان من این امر است که به بیراه می برد.» از آنجا که نویسنده در مطلب خود تعریف مشخصی از «کسب قدرت» و «دموکراسی» بدست نمی دهد، ناروشن است که چگونه می توان این دو را در مقابل هم قرار داد. بویژه آن که نگاه وی به «کسب قدرت» تحقیرآمیز است و این کار را امری ناشایست می داند. این شیوه برخورد جدید نیست و در بین روشنفکران عاقبت طلب، که بیشتر تمایل دارند صرفاً نقاد قدرت باقی بمانند، بسیار متداول است، ولی انتظار چنین برخوردی از یک فعال سیاسی عجیب است.

از زمان شکلگیری جوامع بشری، اشکال گوناگونی از حکومت، از دولتهای برده داری تا دولت-شهرهای یونانی و از حکومتهای مورثی پادشاهی تا حکومتهای پارلمانی، برای اداره جامعه تجربه شده اند. بدون آن که بخواهیم وارد بحث شرائط ناپدید شدن دولتها به مثابه حکومت (قدرت) و نیاز به دولت به مثابه دستگاه اداری شویم، از زمان شورش اسپارتاکوس تا به امروز، نه علت وجودی حکومتها، بلکه ماهیت آنها و چگونگی اداره جامعه مورد نقد و اعتراض و کنکاش بوده است. به یک معنا سیاست یعنی دانش حکومت کردن. سیاست با زندگی روزمره مردم، با مسائل اجتماعی و مشکلات اداره یک جامعه سروکار دارد. سیاست تلاش می کند تا با شناخت از مجموعه نیازها و پیچیدگیهای جامعه، راه هایی برای حل مشکلات و اداره جامعه بیاید. احزاب سیاسی سیاست هایشان را برای اداره و پیشبرد جامعه تدوین کرده و تلاش می کنند تا با بدست گرفتن حکومت (کسب قدرت) برنامه های خود را به اجرا گذارند. این تعریف بسیار ساده و ابتدائی از فعالیت سیاسی است. بین فعال سیاسی و مصلح اجتماعی فرق است. اولی تلاش می کند تا از طریق اهرمهای اجرائی برنامه خود را پیشبرد، دومی از طریق موعظه و نصیحت تلاش می کند تا نقایص اجتماعی را به مردم نشان دهد و آنان را تشویق به اصلاح جامعه کند. حکومت (قدرت) لازمه جوامع بشری است و رسیدن به حکومت (کسب قدرت) پروسه طبیعی مبارزه طبقات، اقشار و گروه های درون جامعه برای کسب اهرمهای اجرائی و پیشبرد سیاست هایشان می باشد.

دموکراسی در تعریف عموماً به معنی حکومت مردم آمده است و در چارچوب حکومت، دموکراسی یک شیوه اداره جامعه است. یک حکومت می تواند با کاربست شیوه های دمکراتیک جامعه را اداره کند، حکومت دیگری می تواند با دیکتاتوری و اختناق جامعه را اداره کند. تلاش بر این است که اداره جامعه به صورت دمکراتیک، هر چه بیشتر بهتر، صورت گیرد. به این اعتبار «دموکراسی» و «حکومت» در مقابل هم قرار

ندارند، بلکه برای بهزیستی انسانها، لازم و ملزوم یکدیگرند. بهترین نوع حکومت (قدرت)، حکومتی است که به روش دمکراتیک جامعه را اداره کند. پس تقدم و تاخیر بین حکومت(قدرت) و دمکراسی وجود ندارد.

تقلیل فعالیت سیاسی به تقلای سیاسیون برای به زیر کشیدن حکومت در قدرت و اشغال صندلی صدارت به جای وی، ارائه یک سیمای نادرست و مغرضانه از مبارزه سیاسی است. مبارزه ای که در واقع تلاشی است برای دادن اختیار به اکثریتی که اختیار از آنها سلب شده است و برگرداندن قدرت به صاحبان اصلی آن یعنی اکثریت مردم. این مبارزه‌ای است برای دمکراسی

نادر عصاره می‌تواند عنوان کند که منظور وی چگونگی کسب قدرت است. از این زاویه نیز تناقضی وجود ندارد، چرا که پروسه رسیدن به حکومت می‌تواند متنوع باشد و یکی از این پروسه‌ها، پروسه دمکراتیک رسیدن به قدرت است. در اینجا نیز دمکراسی در مقابل کسب قدرت قرار ندارند، بلکه وسیله ای است برای رسیدن به قدرت. در جوامع دمکراتیک، احزاب سیاسی از طریق شرکت در انتخابات، یعنی پروسه دمکراتیک، قدرت سیاسی را بدست می‌گیرند. در کشورهای غیر دمکراتیک، معمولاً یا از طریق کودتا حکومت قبلی تغییر کرده و کودتاگران حکومت غیردمکراتیک دیگری تشکیل می‌دهند و یا بدنبال یک انقلاب اجتماعی، حکومت جدیدی از دل نیروئی که هژمونی را در پروسه تحول جامعه بدست آورده و از اعتبار مردمی برخوردار است، شکل می‌گیرد. در اینجا نیز کسب قدرت و دمکراسی در مقابل یکدیگر قرار ندارند.

می‌توان حکومت(قدرت) را به روشی غیر دمکراتیک به دست آورد و به روش دیکتاتوری ادامه حکومت داد. می‌توان حکومت را به طریق دمکراتیک بدست آورد و آن را تبدیل به دیکتاتوری مطلق کرد(تجربه نازیسم). می‌توان حکومت را به روشی دمکراتیک (از طریق یک انقلاب اجتماعی) بدست آورد و آن را به روشی غیر دمکراتیک در چنگ خود نگه‌داشت. نمونه حکومت اسلامی از این دست است. حکومت جمهوری اسلامی از دل یک انقلاب اجتماعی سر برآورد و در ابتدا مورد حمایت و تائید اکثریت جامعه قرار داشت. به کمک این موقعیت به تثبیت جایگاه خویش و قلع و قمع مخالفان پرداخت و بتدریج با استقرار ولایت مطلقه فقیه، آزادی‌ها را محدود و با زندان و کشتار و زور سرنیزه به حکومت خود ادامه داد و می‌دهد.

دمکراسی و حکومت(قدرت) از یک جنس نیستند و نمی‌توان این دو را در مقابل یکدیگر قرار داد و گفت این بهتر از آن است. در عین حال دمکراسی خود یک امر نسبی است و ظرفیت‌های آن در شرائط زمان و مکان متغیر است. نگاه مطلق‌گرای نادر عصاره به «دمکراسی» وی را دچار

این خطای معرفتی از جایگاه دمکراسی و رابطه آن با کسب قدرت کرده است. دیگر آن که با ساده کردن و معادل قراردادن انقلاب و حکومت غیر دمکراتیک، مفهوم دمکراسی در انقلاب و پیچیدگیهای یک انقلاب اجتماعی و پروسه تحولات بعدی آن را به راحتی نادیده می‌گیرد. این کار اما اتفاقی نیست و عمدتاً برای توجیه سیاست استراتژیک بودن «انتخابات آزاد» تدارک شده است.

انتخابات آزاد

راه‌های کسب قدرت سیاسی، علیرغم تنوع، عمدتاً در دو گروه دسته بندی میشوند: به شیوه‌های دمکراتیک و از طریق کسب اعتماد مردم و یا از طریق زور و شیوه‌های کودتائی که مردم را از مبارزه دور نگه می‌دارد. بعید به نظر میرسد که کسی آشکاراً از شیوه مبارزه غیردمکراتیک دفاع کند. حتی دیکتاتورترین حکومت‌ها هم خود را محصول یک مبارزه‌ای توده‌ای تعریف می‌کنند. پرسش اینجا است که چگونه می‌توان از جامعه‌ای با حکومت دیکتاتوری به یک جامعه با حکومتی دمکراتیک رسید. چگونگی رسیدن به یک حکومت دمکراتیک بستگی کامل به شرایط اجتماعی، تعادل قوی بین مردم و حکومت و وجود یک آلترناتیو قابل قبول اکثریت مردم، دارد. در جریان مبارزه دائم بین مردم و حکومت، بین نیروهای دمکرات و تحول خواه و حکومت دیکتاتور، تعادل قوا اهمیت درجه اول را دارد. به میزانی که نیرو و توان تهاجم مردم، برای رسیدن به خواست‌های خود و استقرار آزادی، بیشتر باشد، زمینه عقب‌نشینی حکومت و یا مقاومت بیشتر آن فراهم می‌شود (این مسئله بستگی کامل به ظرفیت تحول‌پذیری حکومت دارد). در بین نیروهای تحول‌خواه غالب مخالفان حکومت، با برنامه‌ها و اهداف متفاوت، حضور دارند. هر طیفی برای آینده جامعه خود طرح و برنامه متفاوتی دارد که عمدتاً متکی است بر منافع گروهی، قشری یا طبقاتی. طبعاً پذیرش رفتار دمکراتیک در میان نیروهای تحول‌خواه، کمک موثری به رشد مبارزه مردم و استقرار دمکراسی می‌کند. ولی آنچه مهم است درک مکانیزم مبارزه اجتماعی است که عمدتاً نه از مسیر از پیش ترسیم شده، که بر اساس قوانین حرکت اجتماعی و در اولین گام به تعادل قوا و میزان مقاومت حکومت دیکتاتوری در مقابل خواست مردم برای تغییر بستگی دارد. به همین دلیل لازم است تا برای پاسخ به پرسش بالا ابتدا به شناختی از جامعه ایران و توازن قوا و آمادگی نیروهای تحول‌خواه رسید.

متأسفانه نادر عصاره چنین نکرده است. وی اصرار دارد که در شرایط کنونی جامعه ایران و پس از تحولات 22 خرداد، بهترین روش برای رسیدن به یک حکومت دمکراتیک در ایران، برگزاری «انتخابات آزاد» است. پایه‌های استدلالی این حکم بر شرایط جامعه ایران در حال حاضر

متکی نیست. بلکه آنچه بیشتر ذهن وی را به خود مشغول کرده است، چگونگی جلوگیری از شکلگیری یک حکومت توتالیتر بعدی است. وی می‌نویسد: «بسیاری از جنبش‌ها در قرن گذشته در جهان، و بخصوص انقلاب سال 57 در ایران، علیرغم اشکال متنوع جابجائی قدرت، به دموکراسی نرسیده، و بر عکس، تازه به قدرت رسیدگان علیه مردم به اعمال قهر می‌پردازند، و به رژیم‌های توتالیتر تبدیل می‌گردند، به جای بحث‌های اسکولاستیکی، می‌پرسد چه بایست کرد که دوباره بدین وضع دچار نیامد؟» در پاسخ به این سوال است که می‌گوید: «پای انتخابات آزاد بمیان کشیده شده است. «انتخابات آزاد» در بحث ارائه شده از سوی من، بعنوان بخشی از یک استراتژی، و بعنوان راه گذار برتر مطرح گشته است.» به این ترتیب از نظر نادر عصاره راه برتر برای گذار به دموکراسی، و به منظور جلوگیری از شکلگیری یک رژیم توتالیتر بعدی، انتخابات آزاد است، بی آن که رابطه این حکم با شرایط کنونی جامعه ایران توضیح داده شود. می‌توان، مستقل از شرایط اجتماعی و تعادل قوا، این فرمول را هم برای ایران بکار برد و هم برای چین و هم برای هر کشوری در جهان. در این حکم، تحلیل مشخص از شرایط مشخص، بی‌جا است و به دیگر سخن «حکمی است برای تمام فصول».

این متد، استدلال‌های خود را از شرایط واقعا موجود اتخاذ نمی‌کند، بلکه از پیش برای خود راهبرد معینی را اتخاذ کرده و عمدتا با تاکید بر مبانی استدلالی خود، که طبعا انتزاعی هستند، تلاش می‌کند تا حکم خود را توجیه کند. در عین حال کاربست این متد عملا باعث می‌شود تا تحلیلها، عمدتا بر انطباق ارزیابی از واقعیت‌های اجتماعی با حکم صادره، متمرکز شوند. نادر عصاره در مقاله خود بدون اشاره به شرایط اجتماعی واقعا موجود در ایران، در رابطه با حکم خود، به کرات بر همان شیوه استدلال قبلی اشاره می‌کند، و بالاجبار احکامی را صادر می‌کند که هیچ پایه استدلالی ندارند. به چند مورد اشاره می‌کنم: «نه کسب قدرت، بلکه دموکراسی بایست هدف استراتژی باشد. یکی از اهداف اساسی جنبش مردم تامین شرایط حاکمیت ملت از طریق انتخابات آزاد است» و یا «به همان اندازه ای که کسب غیر دموکراتیک قدرت به اثبات تغییر ناپذیری رژیم نیاز دارد، استراتژی برای دموکراسی، به تغییرات و اصلاحات و آن هم بیش از هر کجا در جامعه نیاز دارد.» و یا «هدف مقدم، بسته به اینکه دموکراسی و یا کسب قدرت باشد، به راه‌های گذار مختلف می‌تواند اولویت بدهد. من با تقدم به دموکراسی، اولویت را به گذار مسالمت آمیز می‌دهم. بدون گذار مسالمت آمیز و تلاش برای تامین شرایط آن و مشخصا بدون تامین شرایط انتخابات آزاد، نمی‌توان به هدف استراتژیک دموکراسی رسید.» و از این دست احکام بسیار است که هیچ پایه استدلالی ندارند

و صرفاً با این فرض که «دمکراسی» و «کسب قدرت» دو موضوع متناقض و در برابر یکدیگر هستند، تمام مقاله به نشان دادن این فرضیه و اثبات راهکار لزوم «انتخابات آزاد» برمبنای تنها راه استقرار دمکراسی در ایران خلاصه شده است.

انقلاب یا گذار مسالمت آمیز

نادر عصاره اصرار دارد که بدون تامین شرایط انتخابات آزاد از طریق مسالمت‌آمیز، نمی‌توان به «هدف استراتژی دمکراسی» رسید. از سوی دیگر در ابتدای نوشته خود می‌گوید: «آنان که می‌گویند در چهارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی برگزاری انتخابات آزاد امکان‌پذیر نیست، واقعیت را می‌گویند.» بدیگر سخن می‌پذیرد که امکان برگزاری انتخابات آزاد در جمهوری اسلامی وجود ندارد. جمع‌بند این چند جمله به ناگزیر این خواهد بود که در حال حاضر بدون برداشتن مانع «حکومت جمهوری اسلامی» تحقق «هدف استراتژی دمکراسی» ناممکن است. پس می‌توان نتیجه گرفت که گام مقدم مبارزه برای استقرار دمکراسی، به زیر کشیدن حکومت اسلامی است، تا شرایط لازم برای برگزاری یک انتخابات آزاد فراهم شود. اما چگونه می‌توان قدرتی را بدون تلاش برای «کسب قدرت» به زیر کشید؟ آیا می‌توان بدون آلترناتیو قدرت، قدرت موجود را تغییر داد؟ استدلال نادر عصاره با یک تناقض جالبی روبرو است، که ناشی از چارچوب استدلالی وی است. وی در ابتدا «دمکراسی» را در مقابل «کسب قدرت» قرار می‌دهد و مبارزه برای «کسب قدرت» (رسیدن به حکومت) را نادرست می‌داند، تاکید دارد که نیروی تحول خواه دمکرات جامعه فقط باید در جهت تحقق «هدف استراتژی دمکراسی» مبارزه کند و اصرار دارد که تنها راه رسیدن به «هدف استراتژی دمکراسی» برگزاری انتخابات آزاد است. اما از سوی دیگر اذعان دارد که در جمهوری اسلامی امکان برگزاری انتخابات آزاد وجود ندارد. باید گفت که این سیاست جز بن‌بست چیزی در چشم انداز خود ندارد.

بی دلیل نیست که در پایان مقاله خود، جبرگرایانه می‌پذیرد که ممکن است مردم منتظر ظهور «انتخابات آزاد» نشوند و بخواهند تا از طریق قیام و انقلاب (بدترین کار ممکن از نظر نادر عصاره) مشکل خود با حکومت جمهوری اسلامی را حل کنند. در این صورت چاره‌ای نیست جز «رضایت به رضای» مردم. وی می‌گوید: «نکته این جاست که چنانچه تمامی مساعی مسالمت جویانه شهروندان با سرکوب خونین روبرو شوند و کار به جایی رسد که بقای یک رژیم خود بدترین و شدیدترین نوع خشونت‌ها باشد و روزهای سیاه جنگ و برادرکشی سایه آن رژیم، و چنانچه در چنین شرایطی مردم به حق خود یعنی قیام علیه جباریت دست زنند و حاکمیت غیر دموکراتیک از طریق قیام مردمی برود و حاکمیتی

جای آن را بگیرد که بطور دموکراتیک گزیده نشده است، راهبردی که هدفش از اول دموکراسی، روش آن مسالمت آمیز و راه گذار برترش، انتخابات آزاد بوده است، به همراه مردم باز هم در این شرایط جدید بر هدف روشنی می تاباند، هدفی که دموکراسی است و نه قدرت که تنها ابزار است.»

از نظر نادر عصاره، انقلاب یعنی رفتن یک حکومت غیر دموکراتیک و آمدن غیر دموکراتیک یک حکومت دیگر. وی هیچ آلترناتیو دیگری را نمی بیند. در دستگاه نظری نادر عصاره چنان «دمکراسی»، «شیوه مبارزه مسالمت آمیز» و «انتخابات آزاد» در هم تنیده شده و مطلق شده اند، که به حضور میلیونی مردم در خیابانها برای «قیام بر علیه جباریت» اهمیتی نمی دهد و حکومت برخواسته از این انقلاب را، چون از طریق یک «انتخابات» نبوده، غیر دموکراتیک می شناسد. برداشت وی از دموکراسی بسیار ساده و یک خطی است و دموکراسی برای وی در «انتخابات» خلاصه می شود. چگونه می توان هژمونی یک نیروی سیاسی، که رهبری و هدایت یک انقلاب اجتماعی را بدست گرفته است، را غیر دموکراتیک و بی اهمیت تلقی کرد؟ آیا دموکراسی فقط در صندوق های رای خلاصه می شود؟ در این صورت نفوذ و اعتبار رهبران سیاسی بزرگترین انقلابات دو قرن گذشته در بین مردم را چه تعریف می کنیم؟ شایدانی قدرت طلب؟!!

انتخابات خود بخود متضمن عدالت، حقیقت و یا درستی نیست. مردم می توانند در یک رای گیری شرکت کرده و یک فاشیست تمام عیار را انتخاب کنند. چنانکه در آلمان دهه 1930 هیتلر در یک انتخابات آزاد به صدراعظمی آلمان رسید. چنانچه در حال حاضر در کشورهای شمال اروپا شاهد قدرت گیری احزاب فاشیستی در مجالس محلی و ملی هستیم. تاکید نادر عصاره بر راه مسالمت آمیز و انتخابات آزاد و شیوه نگاه وی به قیام مردم، دچار تناقض جدی است و از زاویه ای بسیار خطرناک برای نیروهای سیاسی. این فکر با بی اهمیت کردن انقلاب اجتماعی و تنزل آن به یک واقعه نه چندان مهم و باری به هر جهت و «حالا که اتفاق افتاده، پس ما هم هستیم»، عملاً نیروی سیاسی دمکرات جامعه را به حاشیه تحول اجتماعی می راند و رهبری مبارزه مردم را بدست همان کسانی می سپارد، که اتفاقاً تلاش می کند تا جامعه بدام آنها نیافتد.

در شرایط حاضر امکان برگزاری انتخابات آزاد وجود ندارد، ولی این نافی مبارزه برای تامین شرایط لازم برای آن نیست. یقیناً در آستانه تغییر این رژیم است که شرایط لازم برای یک انتخابات آزاد فراهم خواهد شد. از این زاویه مبارزه برای تامین شرایط برگزاری یک انتخابات آزاد، بخشی از مبارزه برای تغییر رژیم است. بدیگر سخن

خواست «انتخابات آزاد» یک اقدام تاکتیکی است. اما راه‌های گذر از استبداد به دموکراسی فقط محدود به انتخابات آزاد نیست. در حالی‌که مردم امکان «انتخابات آزاد» را ندارند، اما به شیوه‌های دیگری رای می‌دهند، با گام‌هایشان در خیابان‌ها، با اعتصاباتشان در کارخانه‌ها و مدارس و غیره، با مخالفت با سیاست‌های رژیم و نافرمانی مدنی، با مبارزه برای خواسته‌های خود چون مبارزه زنان برای برابر حقوقی و یا مبارزه نیروهای ملی برای تامین حقوق خود و ...

تکرار چندین باره انقلاب برابر خشونت و اصلاحات برابر گذار مسالمت‌آمیز و چون «ما ضد خشونت هستیم پس زنده باد اصلاحات» راه بجائی نخواهد برد. انقلاب یعنی تحول کیفی در جامعه و همین جنبش 22 خرداد نشان داد که جامعه نیازمند یک تغییر کیفی است و آرام آرام به آستانه چنین تحولی نزدیک می‌شود. رفرم یا اصلاحات، در چارچوب این رژیم، ره بجائی نبرده است و نخواهد برد. در طول بیش از سیزده سال مبارزه اصلاح طلبی در ایران، خونهای بسیاری به زمین ریخته شده است بی آن که حاصلی داشته باشد. جامعه ما نیازمند یک تحول کیفی است و بدین سو گام بر میدارد. چگونگی تحقق این تحول به عوامل متعددی و از جمله مقاومت حکومت در مقابل نیاز جامعه و سطح بکارگیری خشونت از سوی حکومت، آمادگی مردم برای پایان دادن به این حکومت و وجود یک آلترناتیو دمکرات و لائیک در مقابل حکومت مذهبی، دارد.

هیچکس طرفدار خشونت نیست جز حکومت مستبد جمهوری اسلامی. امروز مهمترین مسئله برداشتن مانع اصلی استقرار آزادی و دموکراسی در ایران، یعنی حکومت جمهوری اسلامی، است. در این تلاش کسی در پی کاربست روش‌های خشونت‌آمیز نیست، اما از پیش هم نمی‌توان یک راه معینی را به جنبش آزادیخواهی و دموکراسی طلبی تحمیل کرد. تلاش بر این است که با کمترین هزینه از صفوف مردم و با مسالمت‌آمیزترین روشها، این حکومت برکنار شود. اما این مسئله تنها با آرزوی ما متحقق نمی‌شود، بلکه به میزان مقاومت رژیم در مقابل برکناری از قدرت، بستگی دارد. باید راه‌هایی را برگزید که، ضمن کارآئی و موثر بودن، رژیم را در بکارگیری خشونت محدود کرده و خشونت طلبی‌اش را خنثی کند.

خشونت از فراموشی تغذیه می شود

چهارشنبه ۱۴ مهر ۱۳۸۹ - ۶ اکتبر ۲۰۱۰ ✘
مهدیه کلهر

روز شنبه گذشته یادمانی به مناسبت کشتار زندانیان سیاسی در جمهوری اسلامی در شهر هانوفر آلمان برگزار شد. «مهدیه کلهر» یکی از سخنرانان این مراسم به تشریح دلایل خشونت هایی پرداخت که تا کنون نیز در جمهوری اسلامی ادامه دارد.

از خانواده من کسی در خاوران نیست و خودم هم دو سه سال بعد از انقلاب به دنیا آمدم در واقع انگیزه ای که باعث نوشتن این مطلب شد، دوستان من هستند که از خانواده کشته شدگانند نه مثل آنها ولی خوب از نزدیک با مشکلات فردی و اجتماعی آنها آشنا بودم.

سال گذشته مثل هر سال به خاوران حمله کردند و خانواده ها را دستگیر و در همان سال گذشته ندها و سهراب ها را کشتند، ۹ ماه پیش شیوا دستگیر شد، حدود پنج ماهی می شود از اعدام فرزند و شیرین، یازدها سال است که نویسندگان و روشنفکران را کشته اند. از همان زمان تا به امروز جنبش دانشجویی به بدترین شکل سرکوب شد، چیزی حدود ۳۱ سال از انقلاب جمهوری اسلامی و شروع قتل های پی در پی آن می گذرد، قبل از آن هم که زندان و سرکوب های زمان شاه، ۵۰ سال ۳۱ سال، ۱۰ سال خیلی نزدیک تر در سال جاری، همین امسال ۲۳۰ نفر اعدام شدند، هشت نفر به دلایل سیاسی و در سال گذشته ۵ کودک اعدام شدند.

تشابهات و تکرارها می گویند که ما اتفاقی نیستیم، نهادینه در تاریخ شما شده ایم به گونه ای روایت تاریخ ما تنها با مقایسه ای ساده از روایت، تجربه زندانیان این ۳۱ سال دوران انتخابات و حتی زمان شاه می بینیم که شاهد آن روایت تکرار و تکراریم، اعدام که جای خود را دارد.

و آنقدر این تاریخ تکراری بر ما گذشت که دیگر امروز روز، خبر از اعدام به امری عادی بدل شده است. تنها به آهی بسنده می کنیم، آهی هم از سر تکرار.

مشخص ترین دلیل هم همیشه جمهوری اسلامی است و باز هم در نهایت می گوئیم: «مرگ بر جمهوری اسلامی». دلیلش نمی تواند تنها قدرت مسلطه دیکتاتوری بوده باشد. خطا و اشتباهات لایه های مختلف اجتماع نکات سیاه و منفی است که با به پرسش نبردنش این تکرارها تکرار می شود منجر به بازتولید خشونت، به قولی سیاست خشونت از فراموشی تغذیه می شود و فراموشی آنجایی می آید که جامعه دست از پرسش ها بر می

دارد.

سنگی که سنگر می شود هیچ گاه پایه و ستون خانه ای نخواهد شد، به همین سادگی، خشونت، مرگ و تک صدایی، زندان را بر جامعه تحمیل می کند، خشونت آغازی برای زایش مجدد خشونت است. به همی سادگی که با فروپاشی جمهوری اسلامی شاهد خاوران های دیگری خواهیم بود.

از چراهایی که صورت مساله از زندان، مرگ و اعدام و خشونت است و اندیشیده می شود و فراموش می گردد باز صورت و تولید می شود که نگاهی نقادانه به آن نمی شود. دوستی می گفت که در اوایل انقلاب سال ۵۷ در همان بگیر و ببندها مردم یک محله زن تن فروشی را سوزاندند و در محله گرداندند و از این دست نمونه ها. این خطاها و اشتباهات مردم است که در حافظه تاریخ جای دارد و لزوم بازنویسی و تفکر به آن است.

هدف نه آن که حکم گناهکار یا عاملین این جنایات را تنها به گردن جامعه بیندازیم. برسیم به آنجایی که حکومت ها هم هنگام ارتکاب به این جنایت ها مشروعیت خود را از سکوت مردم و اینکه اعدام و مرگ هم بخشی از مجازات است گرفته اند.

با این مقدمه، از تلاش هایی که برای جلوگیری از فراموشی گرفته شده به دادخواهی می رسیم، دادخواهی که فقط مربوط به خانواده های کشته شدگان نیست بلکه طرح این مساله باید به یک مساله و نیاز ملی تبدیل شود که جامعه ما بدان نیازمند است.

برای همان فراموش نشدن ها که در آن زمان چه کردیم که چه شد، امروز نکنیم که آن نشود.

برسیم به تک تک انسانهایی که شب ها را با کابوس طناب برگردن عزیزانشان به صبح می رسانند، برسیم به زنان و فرزندان کشته شدگان که چگونه در جامعه مردم سالار ما با مشکلات دست و پنجه نرم کردند. چه بر سر تک تک آنها گذشت، جامعه ای که با پیش قضاوت ها، داوری ها، حکم صادر کردن ها، دسته ای از خوبها و بدها ساخت.

از دیدگاههای پوسیده و سنتی اش قالبهای اخلاقی و ارزشی ساخت. اینها بخشی از دلایلی است که راهی جز انزوا و حذف خود برای خانواده ها باقی نگذاشت.

سالهاست که تلاش می شود، تنها آمار روشنی از کشته شدگان برای ثبت در تاریخ در پروسه دادخواهی تهیه شود. چه کسی نمی خواهد قاتلین خانواده اش محاکمه شود؟ همانطور که می بینیم بسیاری از خانواده های این مساله را مخفی می کنند، آیا فقط ترس از فشارهای حکومت دیکتاتوری است؟

ما نیازمند اسناد و مدارکی هستیم که بدون اتکا به آنها نمی توانیم حافظه تاریخی ملتی را از خطر محو شدن نجات دهیم که هدف

حفظ تاریخ نیست که تجدید و بازسازی حیات یک جامعه مدنی است. می بینیم استبداد، بنیاد گرایی، خشونت از غالب کلی خود در آمده است و در لایه های زیاد هم نه عمیق جامعه پخش شده است. آیا تنها وجودش قدرت مساله دیکتاتوری است ؟ که جای زندگی، خود بودن و زندگی کردن برای آنها نمی گذارد؟ زن قهرمان باقی بماند و فرزندان این قهرمانان را بزرگ کند و فرزندان هم قهرمان بمانند.

خاطرات و روایاتی که در آن حذف خود نمی شود و درد را با توجه به قضاوت های اجتماعی سانسور نمی کند بسیار اندک است همین اندک، عمق فاجعه را بر ملا می کند و ما را عریان در برابر آینه تاریخ قرار می دهد. که خاله ها و عموها که مردم محله و کوچه که همان رفقای پدر و مادر حکم حبس زندان های نامریی اجتماعی را می دادند. شما را رجوع می دهم به خاطره شکوفه منتظری فرزند حمید منتظری و هژیر پلاسچی در یادمان امسال در فرانکفورت برگزاز شد.

مادران خاوران امسال به جمع خانواده هایی که فرزندان شان در اوین در اعتصاب غذا بودند پیوستند و طی نامه ای نوشته اند: «دیگر مصیبت بس است».

نمی توان از دولت هایی که چشم از منافع خود بر نمی دارند انتظاری داشت، چگونه می توان از احزابی که خود عاملین این جنایات بودند و حال خود به گونه ای قربانیان این سیستم قدرت شدند که باز هم اولویت های قدرت و مصلحت را در نظر دارند انتظار داشت. این ما هستیم ما مردم (مردم متحد هرگز شکست نمی خورند) بیش از ۳۰ سال است (مادران میدان پلازا دومایو) در آرژانتین بعد از تلاش های خستگی ناپذیر خود نه تنها به تجدید حیات مدنی در آرژانتین کمک کردند بلکه دولت را مجبور کردند پرونده قتل مخالفان سیاسی در دوره جنگ کثیف را بازگشایی کند. سال ۱۹۷۷ تنها ۱۴ نفر در میدان بودند.

به دلیل جو رعب و وحشت حاکم بر جامعه آرژانتین، انتظار این بود که خانواده های قربانیان همچنان در خانه منتظر فرزندان شان باقی بمانند بر سر میز غذا در آشپزخانه تا روزی فرزندان شان باز گردند. اما چنین نکردند به میدان رفتند.

بیدار هر که کشت در ایران شود به دار بی دار و زندگانی بی دارم آرزوست

برگی از اسناد جنایات جمهوری اسلامی

سه‌شنبه ۱۳ مهر ۱۳۸۹ - ۵ اکتبر ۲۰۱۰



مهرداد عبداللهی

روز شنبه یادمانی از کشتار زندانیان سیاسی در جمهوری اسلامی در شهر هانوفر آلمان برگزار شد. «مهرداد عبداللهی» در این یادمان در سخنرانی به برخی جنایات رژیم جمهوری اسلامی به خانواده و دوستانش اشاره ای داشته است.

اسم من مهرداد است. در سال ۱۳۴۷ در شهر کرب متولد شده ام. ما یک خانواده دوازده نفره بودیم، پدر، مادر، چهار خواهر و شش برادر. پدرم خیاط بود. هر روز صبح ساعت ۵ بیدار می شد و یک ساعت بعد به طرف محل کارش سر پل ذهاب حرکت می کرد. زندگی در آن سالها مثل امروز به سختی می گذشت. به علت پایین بودن درآمد پدرم، همه افراد خانواده مجبور به باغداری بودند تا ما بتوانیم زندگی کنیم.

وقایعی را که می خواهم برایتان بازگو کنم از سال ۱۳۵۸ تا سال ۱۳۷۰ را در بر می گیرد که منجر به از دست دادن نفراتی از خانواده من یعنی پدرم و سه تن از برادرانم بهروز، بهزاد و یوسف شد که شیرازه و شالوده خانواده ام را در هم کوبید و نابود کرد.

پدرم اوایل پاییز ۱۳۵۸ هنگام بازگشت از محل کارش در یک سانحه رانندگی جان خود را از دست داد. ما هنوز از غم از دست دادن پدرمان فارغ نشده بودیم که واقعه ای برای برادرم بهروز که ۱۲ سالش بود اتفاق افتاد، که در نهایت او را به کشتن داد. روزی در سال ۱۳۵۸ بهروز در حال پخش نشریه کار از طرف سه مامور که پخش کردن نشریه کار را می دیدند، دستگیر شده و بعد از نابود کردن نشریه ها بهروز را درون رودخانه انداختند. رودخانه عمق زیادی ندارد ولی آب آن خیلی سرد است. شب که بهروز به خانه برگشت، لباسهایش هنوز خیس بود. بهروز همان شب تب کرد و فردای همان روز که او را نزد دکتر بردیم، گفت که او به بیماری زردی یا یرقان مبتلا شده است. به ظاهر هم چنین می نمود زیرا که سفیدی چشم هایش زرد شده بود و تب شدیدی داشت. آن زمان منطقه ما از نظر تسهیلات پزشکی فقیر و محروم بود، همچنان که امروزه نیز هست.

واقعه مرگ او به سرعت و باور نکردنی بعد از ۴۰ روز اتفاق افتاد بطوریکه مراسم عزاداری اولین روزش با چهلمین روز درگذشت پدرم یکی شد.

در سال ۱۳۶۰ پسر نوجوانی به قامیسلو که ۱۴ سال داشت و با من به یک مدرسه می رفت را پشت تپه های کرم به جرم عمل لواط تیر باران کردند.

تمام مردم شهر از این جنایت گیج شده بودند. من و خواهر کوچکم لیلا جلوی در خانه به پای مادرمان آویزان شده بودیم و مادرم داشت با همسایه ها در مورد این قتل صحبت می کرد. لیلا که ۸ سال داشت سعی می کرد با بازیهای کودکانه اش مرا به خنده اندازد. ولی کلماتی مثل عمل لواط و اعدام را برای اولین بار می شنیدم و اینکه دیگر نمی توانستم قامیسلو را در مدرسه و یا در کوچه ها ببینم لبخند را از لبانم دزدیده بود. بی آنکه من و لیلا متوجه شده باشیم، زندگی پر از قهقهه و بازی های کودکانه ما تمام شده و خزانش شروع شده بود.

فردای آن روز وقتی به مدرسه رفتم ، دیدم که بچه ها حوصله درس خواندن ندارند، و معلم ها نیز حوصله درس دادن نداشتند. زنگ تفریح ، بچه ها از پنجره کلاس قدیمی قامیسلو بالا می رفتند و با انگشت جای خالی او را نشان می دادند.

یک روز در خانه ما را زدند. من رفتم و در را باز کردم. سه نفر مسلح با ریش بلند، در اونیفرم سپاه چیزی به زبان فارسی به من گفتند. من تا این موقع با هیچ فارسی زبانی روبرو نشده بودم. کمی شوق زده شدم. بدون اینکه کلمه دیگری رد و بدل شود ، آنها مرا به کناری زده و وارد خانه شدند.

آنها برادرانم یوسف و علی اشرف را دستگیر کرده و دستبند زدند و با خود بردند.

من به خوبی می فهمیدم که شوقی که در ابتدا هنگام بازکردن در ، در من بوجود آمده بود با هر قدم آنها هنگام پایین آمدن از پله ها به نفرت تبدیل می شد.

بعد از اینکه آنها این دو نفر را با خود بردند، مادرم نیز دست مرا گرفته و با خود به طرف کمیته برد.

وقتی که به آنجا رسیدیم با جمعیت بزرگی روبرو شدیم. اینها همه ، خانواده هایی بودند که فرزندانشان را همزمان گرفته بودند و بعد معلوم شد که این یورش یک یورش سراسری در سرتاسر ایران بوده است.

سپاهی ها می خواستند آنها را به زندان اسلام آباد ببرند و مردم جلوی در سپاه از خروج تمام ماشین ها جلوگیری می کردند. سپاه جواب تقاضای آزادی فرزندانمان را با شلیک هوایی داد و بعد از آن نیز دستگیر شدگان را به اسلام آباد منتقل کردند.

از فردای آن روز ، اعتصابات ما نیز جلوی در ساختمان فرمانداری شهر اسلام آباد شروع شد.

بعد از چند ماه، خسرو برادرم را که ۱۶ سال داشت به همراه دو تن از دوستانش حسین و شهاب به جرم داشتن فقط یک برگ اعلامیه، دستگیر و زندانی نمودند.

بعدها مهرداد چمنی را در کرمانشاه مقابل در خانه دامادش با ضربه ای به گردنش به قتل رساندند. معلم من سهراب خدا بخشی را در زندان دیزل آباد اعدام کردند و مهرداد عبداللهی را در حمام بازداشتگاه موقت کرمانشاه به دار آویختند و سید قربان حسینی، اصغر آراسته و بهنام آبگرمیان را با گلوله کشتند. جمشید کلبالی را در میدان مرکزی کردند بسته به تیر چراق برقی جلوی چشم مردم تیر باران نمودند.

مهناز خواهرم که معلم دبستان بود به جرم تبلیغ علیه جمهوری اسلامی به دو سال حبس و ۱۰ سال حبس تعلیقی و ممنوعیت از تدریس محکوم شد. بعد از آزادی از زندان او را به اجبار به کار دفتری واداشته و به آبادی «گودین کنگاور» تبعید کردند. خواهرم پروانه را نیز از کار معلمی اخراج نموده و او آواره و راهی شهرهای دیگر شد.

کار مادرم شده بود جلوی در زندان رفتن، من هم مجبور بودم به عنوان مترجم همراه او بروم. من خود را متعهد می دانستم که با وجود کمی سن درآمد خانه را از راه باغداری و باغبانی تامین نمایم.

مجسم کنید پسر بچه ای ۱۲ ساله را که به همراه خواهر ۸ ساله هاش در گوشه ای از کردستان و در شرایط سخت جنگی باید در آمد خانواده اش را تامین کند. این خانواده ۱۲ نفری، اینک به یک خانواده سه نفری یعنی مادرم، لیلا و من تبدیل شده بود.

در سال ۱۳۶۴ به ما خبر دادند که بهزاد برادرم مفقود الاثر است و هیچ کس از او خبری ندارد. بهزاد فقط چند بار با خواهرم تلفنی صحبت کرده بود و در صحبت هایش فقط احوال افرادی را می پرسید که سالها پیش مرده بودند. همان موقع ما حدس زدیم که او را دستگیر کرده اند.

بعد از ۱۸ ماه کسی از تهران به ما زنگ زد و گفت که او در زندان اوین است. در اولین ملاقاتهای مادرم با بهزاد در زندان، بهزاد به او گفت که آنها می خواهند مرا بکشند. ما برای جلوگیری از وقوع این قتل چندین بار به مجلس مراجعه کردیم، به دفتر ریاست جمهوری وقت رفتیم و در کنار دفتر منتظری تحصن کردیم ولی هر با جوابمان این بود که اگر او توبه کند همه چیز حل می شود.

در مرداد ماه ۱۳۶۷ دوست و هم بازی کودکیم تورج عسگری در گیلان غرب به جرمی که هرگز اثبات نشده بود به دار کشیده شد.

پاییز سال ۱۳۶۷، چند وقتی بود که همه زندانیان سیاسی ممنوع الملاقات شده بودند. اما برای ما ممنوع الملاقات پدیده تازه ای

نبود ولی گستردگی جریان ما را به هراس انداخته بود. با هر بار مراجعه کلمه «ممنوع الملاقات» را می شنیدیم. بعد از مدتی، برادر زن بهزاد به ما تلفن کرد و گفت که بهزاد را اعدام کرده اند و مادرم باید برای تحویل گرفتن وسایل شخصی اش به تهران به کمیته خیابان آذربایجان برود و تذکر نیز داده بودند که از برگزاری مراسم خودداری نمایم اما بعد از بازگشت مادرم از تهران و تحویل گرفتن وسایل شخصی بهزاد، در کردن مراسم با شکوهی برای او برگزار کردیم.

یوسف برادر دیگرم در مرداد ماه ۱۳۶۷ برای اینکه جان خود را نجات دهد در شهر کرد با سازمان مجاهدین به عراق رفت و در سال ۱۳۷۰ جسدش را در کوههای مرزی پیدا کردند و تا کنون دلایل مرگ او برایمان مبهم است.

از آن به بعد میعادگاه مادران و خواهران گلزار خاوران شد. ما هم به مانند همه خانواده های کشتار ۶۷ در زیر فشار امنیتی، تهدید و بازداشت به گلزار خاوران می رفتیم و همه با هم سرود «سر اومد زمستون» را با صدایی بلند می خواندیم و با خود عهد می کردیم که جنایات دهه شصت را با شعار «تفتیش عقاید، زندان و اعدام ممنوع باید گردد» را به گوش همگان برسانیم.

احمدی نژاد و پز ضد امپریالیسی اش

یکشنبه ۴ مهر ۱۳۸۹ - ۲۶ سپتامبر ۲۰۱۰

ناهد جعفرپور

سخنرانی رئیس جمهور ایران احمدی نژاد در شصت و چهارمین مجمع عمومی سازمان ملل متحد در نیویورک فصل دیگری از ریا و تزویر سران جمهوری اسلامی ایران را در صحنه بین المللی و در میان افکار عمومی جهان باز گشود.

احمدی نژاد در ابتدای سخنرانش بیان می کند که:

از دو جریان متقابل که یکی بر اساس ترجیح منافع مادی خود بر

دیگران ، با توسعه نابرابری و ستم ، فقر و محرومیت ، تحقیر انسانها ، تجاوز و اشغالگری و فریب کاری ، به دنبال تسلط بر جهان و تحمیل اراده خود بر ملتهاست و در نتیجه ناامیدی و آینده ای تاریک را در برابر بشریت ترسیم می نماید".

دقیقا شنیدن این گونه سخنان فریبکارانه از دهان رهبری که در طی دوران ریاست جمهوری اش جز ایجاد تنش و آشوب در صحنه بین المللی و وظیفه ای دیگر را به انجام نرسانده است و در صحنه داخلی (تکیه به سخنان خود وی به دیگران) " ، جز با توسعه نابرابری و ستم ، فقر و محرومیت ، تحقیر انسانها (برای مردم ایران) ، تجاوز و اشغالگری (تجاوز به حریم خصوصی و اجتماعی مردم) و فریب کاری ، به دنبال تسلط بر جهان و تحمیل اراده خود بر ملتهاست (تنش در منطقه و صدور بنیادگرائی اسلامی و تقویت بنیادگرایان افراطی منطقه) و در نتیجه ناامیدی و آینده ای تاریک را در برابر بشریت (در برابر مردم ایران) ترسیم نموده است. (تاکید ها در پرانتز از نویسنده نقد). خنده دار است.

وی در ادامه به تصویر نقش خود و نقش جمهوری اسلامی برخورد نموده و می گوید: " و دیگری" با احترام به کرامت انسانها و با عشق به نوع بشر (تجاوز در زندانها و آتش زدن جوانان و اعدام کودکان و سنگسار زنان و تحقیر نیمه فعال جامعه ایران یعنی زنان و محروم کردن زنان از کوچکترین حقوق انسانی و ... عشق آقای احمدی نژاد به نوع بشر است) ، در صدد برپایی جهانی سرشار از امنیت ، آزادی ، رفاه و صلح پایدار مبتنی بر عدالت و معنویت برای همگان است(این همه ریا و تزویر از امنیت و رفاه و صلح صحبت کردن در حالیکه هزاران کارتون خواب و نوجوانان زن و مرد ایرانی در خیابان ها زندگی می کنند و دهان رسانه ها و منتقدین با گلوله و زندان بسته می شود قتل های زنجیره ای برای بدار زدن آزادی ادامه می یابند). جریانی که به تك تك انسانها و ملت ها و فرهنگ های ارزشمند بومی ، ملی و انسانی احترام می گذارد (ملیت ها در شدید ترین ستم های مضاعف مورد ظلم و تحقیر و زندان و شکنجه و اعدام قرار می گیرند) ، خواستار نفی تبعیض از جهان و برابری همه در برابر قانون مبتنی بر عدالت (محاکمه و زندان و شلاق و پرونده سازی و قصاص و دادگاه های فرمایشی عدل الهی و)، در استفاده از امکانات، فرصتهای علم آموزی ، کمال انسانی و پیشرفت است و آینده ای امید بخش را ترسیم می کند(گسترش بیکاری، بی انگیزگی، فحشا، اعتیاد، بزهکاری و...رسیدن به کمال در جمهوری اسلامیست)جهان و انسان و لزوم برپایی

نظامات عادلانه و انسانی جدید برای ساختن فردایی روشن سخن گفتم") ایجاد تنش در منطقه، تحریک آمریکا و اتحادیه اروپا و متحدین آنان برای تحریم های بیشتر بر علیه منافع مردم ایران و تحریک به شروع جنگی که تنها بنفع جمهوری اسلامی برای گذر از بحران داخلی و بدنبالش سرکوب بیشتر با فریاد هیئات وطن در خطر است و... نابودی زیرساختار های مهم و اساسی ایران در نتیجه خطر هرگونه حمله نظامی چه از سوی اسرائیل و غیره، آینده ای روشن برای مردم ایران است؟؟". در جایی دیگر از سخنرانی وی ابراز می دارد:

"اینکه تحقق نتایج دلخواه برخی دولت ها، تنها ملاک بود و نبود آزادی و دموکراسی باشد و تحت لوای آزادی، زشت ترین روش های فریب و تهدید، دموکراتیک جلوه داده شده و دیکتاتور مآب ها، دموکرات به حساب آیند، قبیح و فاقد مشروعیت است. دیگر زمان آن گذشته است که عده ای خود، دموکراسی و آزادی را تعریف کنند، خود معیار آن باشند و در حالیکه خود، اول ناقض آن هستند، در موضع قاضی و مجری نیز قرار گیرند و با دولتهای متکی بر مردمسالاری حقیقی مبارزه کنند".

"ملاک و بود و نبود آزادی". بنظر احمدی نژاد بود و نبود دموکراسی و آزادی اصل اولیه حقوق بشر و انسانی نیست و اصولا ارزشی ندارد و بدون خجالت از مردم ایران و خجالت از ندا ها و سهراب ها و هزاران ندا و سهراب تاریخ سی ساله ایران، قتل ها و اعدام های در زندانها و خارج از زندانها درسال های 60 به بعد ووووو از مشروعیت سخن می گوید در حالیکه مبارزه مردم ایران در سی سال گذشته و بخصوص دوره اخیر به جهانیان ثابت نمود که جمهوری اسلامی و سران آن فاقد مشروعیت بوده و در دیکتاتوری دست هر بربری را از پشت بسته اند. وی با گرفتن پز روشنفکرانه و حقوق بشری تاریخ را به مسخره می گیرد و به شعور مردم ایران توهین کرده و از مردم ایران و جهان طلب کار است. رژیم جمهوری اسلامی که سال های سال است تمامی منابع ملی ثروت مردم ایران را در پیمان های دراز و کوتاه مدت به انواع قدرت های خارجی که امروز در مقابلشان ایستاده است به تاراج می دهد و با معامله های ده ها میلیاردی تسلیحاتی رنج و فقر و بدبختی و بی خانمانی مردم را صد چندان می کند و با ریختن سرمایه های ملی به حساب های شخصی سردمداران جمهوری اسلامی و بستن دهان مخالفان حتی مخالفان خودی، تنها ب فکر حفظ نظام نکبت بار جمهوری اسلامی است از تریبون جهانی استفاده می کند و دم از مردم سالاری حقیقی می زند.

از منافع مردم فلسطین صحبت می کند در حالیکه خود با دخالت در اوضاع کشور های منطقه و پشتیبانی پشت پرده از بنیادگرایان منطقه

(بخصوص در عراق و افغانستان) به تنش بیشتر در منطقه یاری رسانده و از شکل گیری هرگونه صلحی و مذاکره برای رسیدن به توافقات در راه صلح جلوگیری نموده و با طرح راسیستی و ضد یهود حذف اسرائیل از صحنه روزگاره تنش های بیشتر و بغرنج نمودن بیشتر مسئله اسرائیل و فلسطین در منطقه یاری می رساند. کیست که نداند حساب دولت اسرائیل و صیهونیسم از حساب مردم اسرائیل جداست همانگونه که حساب جمهوری اسلامی از حساب مردم ایران جداست و حساب دولت های ارتجاعی منطقه از مردم منطقه جداست.

وی در رابطه اختلافات اسرائیل/فلسطین می گوید

“دیگر قابل قبول نیست که يك اقلیت محض با يك شبکه پیچیده با طراحی غیر انسانی، بر اقتصاد و سیاست و فرهنگ بخش های مهمی از جهان حاکم شود، برده داری نوین راه اندازی کند و تمام حیثیت ملتها حتی ملتهای اروپا و امریکا را قربانی مطامع نژادپرستانه خود کند”. این خنده دار نیست که درست جمهوری اسلامی از منافع اقلیت و طرح های غیر انسانی اقتصادی/سیاسی/فرهنگی و برده داری نوین و مطامع نژاد پرستانه صحبت می کند! رژیم می کند! خود هیچگاه اعتقادی به این واژه ها نداشته و نخواهد داشت.

احمدی نژاد امروز با گرفتن پز ضد امپریالیستی می خواهد مشروعیتی برای خود هر چند ناقص در میان مخاطبین خویش در ایران و منطقه و جهان به وجود آورد. رژیم می که طی سی سال گذشته تمامی طرفداران واقعی عدالت اجتماعی و مخالفین واقعی امپریالیسم و حکومت سرمایه را در ایران و جهان یا به جوخه های اعدام سپرده است و یا زندانی و شکنجه نموده است و یا به تبعید روان ساخته است و یا در کشور خود تبعید ساخته است، امروز پشت تریبون جهان از واژه های فریبکارانه ضد امپریالیستی برای بدام انداختن و گول زدن عوام استفاده می نماید. آنهم زمانی که طبق گزارش اطاق بازرگانی جمهوری اسلامی تنها بیش از 200 شرکت بزرگ و کوچک صنعتی و مالی آلمانی در پوشش های ایرانی در ایران مشغول فعالیت و بلعیدن شیره وجودی دسترنج زحمتکشان ایران می باشند. اتحادیه اروپا و بخصوص آلمان شرکای مهم اقتصادی ایران بوده و می باشند. از پیمان های اسارت بار با چین و هند و روسیه و ترکیه و..... و تاراج مهمترین بستر اقتصاد تک محصولی ایران یعنی نفت و گاز در قرار دادهای کوتاه و دراز مدت و پیمان و معامله با سایر شرکت های مالی و صنعتی جهان با پوشش های دیگر صرف نظر می کنم.

بخشی از چپ ایران و جهان هم دقیقا امروز در مقابل همین موضع

فریبکارانه و دروغین جمهوری اسلامی در سیاست خارجی دچار اشتباه گشته و همانطور که تاریخ نشان داد و بخشی از اپوزیسیون چپ ایران در آغاز انقلاب گول این یز رژیم را خورد و همه بر آن مطلع هستیم، امروز هم مجدداً تاریخ را تکرار می کنند و گول خصلت دروغین ضدامپریالیستی احمدی نژاد را خورده و بر سر مسائل جهانی و مسئله اتمی با وی هم کاسه می شوند.

بخش دیگری از اپوزیسیون ایران که چشم به دخالت امپریالیسم و بخصوص آمریکا دارد و چون اپوزیسیون عراق قبل از حمله به عراق برای آنان کف می زند و در آرزوی این است که با دخالت آمریکا و اتحادیه اروپا و شرکا از دست جمهوری اسلامی خلاص شود و در این میان خود به منافعی دست یابد، امروز گفتار فریبانه و عامه پسند احمدی نژاد را در سازمان ملل بهانه نموده تا بطبل دفاع از جامعه جهانی (تو بگو آمریکا و شرکا) محکم تر زده و با بستن چشمان خود بر حقایق جهان و منافع سرمایه داری و نئولیبرالیسم در منطقه و ایران، طرفداران واقعی عدالت اجتماعی و سوسیالیسم و مخالفین سرمایه داری جهانی و سوسیال دمکراسی را منزوی سازند.

و اما بخش سومی هم درون اپوزیسیون ایران از وزنه ای مهم بر خوردار است و آنهم طرفداران خط سوم می باشند. کسانی که موضع قاطع در برابر کلیت جمهوری اسلامی از یکسو و منافع سرمایه داری جهانی و امپریالیست ها در منطقه و جهان (آمریکا، اتحادیه اروپا و شرکا) از سوی دیگر می گیرند و از همین منظر هم تمامی مسائل ایران و جهان را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهند و بقولی جهانی می اندیشند و منطقه ای عمل می کنند و از همین منظر هم به سخنان احمدی نژاد و سخنان صدراعظم آلمان و رئیس جمهور آمریکا و... برخورد می نمایند. بخشی که مخالف هرگونه تحریم اقتصادی بر علیه ایران بوده و می دانند که همانطور که در عراق تحریم اقتصادی باعث از بین رفتن جان هزاران نوزاد به خاطر سوء تغذیه گشت و هزاران آسیب روحی و روانی بر روی مردم عراق بجای گذاشت امروز هم در ایران رنج و فشار بی حد تحریم های اقتصادی تنها بر روی گرده تھی داستان ایران حمل شده و اثرات آن زندگی آحاد شهروندان ایران را دچار مخاطره جدی خواهد ساخت. بخشی که اعتقاد دارند جنگ جنایت بر علیه بشریت است و خواهان منطقه ای عاری از تسلیحات اتمی بوده و مسبب دعوای اتمی را از سوئی جمهوری اسلامی دانسته و از سوی دیگر منافع نئولیبرالی کنسرن های سرمایه داری را پشت دعوای اتمی نهفته می بینند و برای برون رفت از این دعوا در شرایط کنونی کشیدن

طرفین به پای میز مذاکره را عاقلانه ترین راه می دانند. بخشی که با تجزیه و تحلیل نیروهای اجتماعی ایران و عدم وجود اتحادیه ها و سندیکاها کارگری و عدم وجود آزادی احزاب و آزادی اندیشه و رسانه ها که مهمترین شاخص هر گونه تحول اجتماعی است و برای رسیدن به عدالت اجتماعی و برقراری سوسیالیسم این اهرم ها نقش بنیانی بازی می کنند، لذا در شرایط کنونی و فقدان این اهرم ها بدیل جمهوری اسلامی ایران را جمهوری ای دمکرات و لائیک دانسته و برای رسیدن به آن در مبارزه عملی و سیاسی حرکت فعال می نمایند.

سخنان احمدی نژاد در سازمان ملل بار دیگر به افکار عمومی جهان نشان داد که رژیم ایران سعی در ازدیاد تنش ها و به مخاطره انداختن موجودیت ایران دارد. بنابراین وظیفه افکار عمومی جهان است تا مسئله زیر پا گذاشتن حقوق بشر در ایران را عمده سازند و با پشتیبانی از اپوزیسیون مخالف جمهوری اسلامی ایران و تاکید بر حق مردم ایران در تعیین سرنوشت خویش به دولت های خویش برای لغو تحریم های اقتصادی بر علیه ایران فشار آورده و از سوی دیگر سیاست های تنش زای جمهوری اسلامی از یک سوء و سیاست های منفعت طلبانه قدرت های خارجی را در منطقه خاورمیانه و ایران افشا سازند و سر دعوای اتمی فشار به طرفین برای نشستن بر سر میز مذاکره بیاورند.

باید از جمهوری اسلامی عبور کرد

سه شنبه ۳۰ شهریور ۱۳۸۹ - ۲۱ سپتامبر ۲۰۱۰

نواز مصلی نژاد

ناظرانی که وقایع جاری در ایران را تعقیب می کنند، از قتل و کشتار و زندانی کردن منتقدین و مخالفین چندان متعجب نیستند. زیرا از بدو تاسیس رژیم جمهوری اسلامی قتل و تیرباران و زندانی کردن دگر اندیشان بخش تفکیک ناپذیر سیاستهای سرکوبگرانه جمهوری اسلامی بوده است.

واقعیت این است که ماشین سرکوب و اعمال ظالمانه ترین برخوردها در عمر ۳۱ ساله جمهوری اسلامی امری است که هرگز متوقف نگردیده، و جنایتهای فعلی ادامه همان جنایتهای پیشین است. در جمهوری اسلامی آسیاب قدرت گویی همواره باید با خون شهروندان ایرانی به گردش در آید. مردم ایران فراموش نکرده اند که بنیانگذار جمهوری اسلامی آیت

الله خمینی به کمک همه شرکای قدرت، اعدام را از پشت بام مدرسه علوی و با عوامل رژیم استبدادی شاه شروع کرد، و تا زنده بود با همیاری و همکاری فرصت طلب ترین و متحجر ترین اقشار اجتماعی، کشتارهای متعددی از جمله کشتار دهه ۶۰ و فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ را در کارنامه خونین خود رقم زد، و نام خود را به عنوان خونریزترین جنایتکار تاریخ معاصر ایران به ثبت رساند. در جنایت سال ۶۷ هزاران انسان زندانی و بی دفاع که اغلب دوران محکومیت خود را به پایان رسانده بودند ولی آزاد نشده بودند، به دستور کتبی آیت الله خمینی به طور دسته جمعی به دار آویخته شدند. در زمانی که این فاجعه انسانی در زندانها در جریان بود، اغلب کسانی که امروز عنوان اصلاح طلب را یدک می کشند دارای پست های مهم و حساسی از قبیل نخست وزیر، دادستان کل، رییس دیوان عالی کشور، رییس جمهوری و ... بوده و در این پست ها قتل و جنایت و سرکوب را یا توجیه کردند و یا با سکوت خود بر آن صحنه گذاشتند. امروز حتی یک تن از آنان حاضر نیستند از ماجرای آن جنایت هولناک و آمار دقیق جانباختگان و نقش خود در این فاجعه بزرگ انسانی رمز گشایی کنند، و در این مورد صادقانه با ملت ایران سخن بگویند.

بنیانگذار جمهوری اسلامی آیت الله خمینی پایه های رژیم خود را بر جنازه منتقدین و دگرانديشان بنیاد کرد. اگر امروز بیدادگاههای آیت الله خامنه ای حکم سنگسار سکینه محمدی آشتیانی را صادر می کند یا در بازداشتگاه کهریزک به جوانان ایرانی تجاوز کرده و سپس می کشند و هزاران زندانی سیاسی را در سیاه چالها شکنجه می کنند، در واقع روشی است که آیت الله خمینی به پیروانش که هم اکنون قدرت را در دست دارند آموخته است. یادمان نرفته است که آیت الله خمینی بطور مکرر نویسندگان را به شکستن قلم ها تهدید کرد و عاقبت تهدید خود را نیز عملی کرد، روزنامه نگاران منتقد را یا کشت یا به جلاي وطن مجبور کرد، و آقای خامنه ای هم از بدو رهبری خود تا کنون همان راه بنیانگذار جمهوری اسلامی را دنبال کرده است. مجموعه رویدادهای هراس انگیز سی و یک سال گذشته به ملت ایران آموخته است که تا سیستمی به نام جمهوری اسلامی که مبنای آن بر ادغام دین و دولت است در جامعه پابرجا است، کشتار و خفقان و بی حرمتی به انسان ادامه خواهد یافت. تحقق عدالت و آزادی در جامعه ای میسر است که دین از دولت جدا باشد و زنان در همه عرصه های اجتماعی از حقوق برابر با مردان برخوردار باشند، دانشجویان در فضایی پرنشاط مباحث دانشگاهی و علمی خود را دنبال کنند و همه آحاد ملت از حقوقی که در اعلامیه جهانی حقوق بشر به آن اشاره رفته است برخوردار باشند، معتادان و انسانهایی که به بازپروی نیازمندان در

موسساتی که به این منظور در نظر گرفته شده بازپروری شوند و در یک کلام همه از امنیت قضایی، شغلی و خانوادگی برخوردار باشند. همه اینها در ایران کنونی و با این رژیم میسر نیست. به گمان من مخالفین برون مرزی رژیم می توانند با اعتراضات خود افکار عمومی و جامعه جهانی را بسیج کرده، رژیم را در تنگنا قرار دهند، تا از این رهگذر نظام جمهوری اسلامی را ابتدا وادار به عقب نشینی کنند تا زندانیان سیاسی، عقیدتی، جنسی و مسلکی آزاد شوند، حق آزادی اندیشه و بیان به رسمیت شناخته شود، آمرین و عاملین قتل ها و جنایتها معرفی شوند. در این صورت است که ملت ایران می توانند با غلبه بر ترس خود به عمر ننگین و جنایتکارانه این رژیم فاسد پایان بخشند. سی و یک سال خفقان و سانسور و قتل و آدم کشی ملت را به این نتیجه رسانده است که ساختار جمهوری اسلامی و مجموعه نهادهای آن پاسخگوی خواسته ها و مطالبات مردم نیست. برای تحقق این خواسته ها و مطالبات باید از جمهوری اسلامی عبور کرد، منتها به دست ایرانی و با همت ایرانی.